رسانه و موسیقی

گفت‌وگو با علیرضا شیرازی ۱۶
شوخ طبعی مجدانه ۱۷

روزنامه و تئاتر

روزنامه‌ای به معنای زندگی ۱۸
توفان و هجوم ۱۹

حکمت و اندیشه

گفت‌وگویی با اسلاوی ژیژک ... ۲۰
هیچ پرسشی مطرح نیست ۲۱

تاریخ

نگاهی به تاریخ تحولات هندوستان .. ۲۲

گزارشی از نمایشگاه گروهی تصویرسازی

نقاشی‌های بدون امضا

فرناز شهیدثالث

حقیقت بهتر است یا زیبایی؟ «آیلین بهمن‌پور» فکر می‌کند حقیقت و زیبایی از هم جدایی‌ناپذیرند و نمی‌شود آنها را دوپاره کرد. برای نشان دادن ایده‌اش، تابلویی کشیده و آن را به مسابقه جشن فلسفی کودکان که در سال ۲۰۰۶ در آمریکا برگزار می‌شده، فرستاده است. در مسابقه «حقیقت بهتر است یا زیبایی» چهار نفر رتبه اول گرایش‌های مختلف را به دست آورده‌اند. مثلاً یکی عنوان فلسفی‌ترین را گرفته و یکی ادبی‌ترین را. اثر «آیلین» به عنوان هنرمندانه‌ترین کار انتخاب شده است.

تابلوی هنرمندانه‌اش را همراه هشت اثر دیگر از کارهای تصویرسازی‌اش برای نشر شباویز، از روز شنبه ۲۱ مردادماه، تا پنجشنبه ۲۶ مرداد در نگارخانه لاله به نمایش گذاشته است. یک نمایشگاه گروهی که در آن دو دوست دیگر آیلین هم حضور دارند. «مهناز نظارتی» با یازده اثر تصویرسازی و «سمیه زارعی» با دوازده تابلو که تلفیقی از نقاشی و گرافیک هستند. این سه دوست جوان، رتبه‌های اول، دوم و سوم جشنواره خوارزمی سال ۸۴ را در رشته تخصصی خود به دست آورده‌اند. نظارتی می‌گوید: «سه دختر تقریباً هم‌سن و سال بودیم. این شرایط کافی بود که با هم دوست شویم. بعد تصمیم گرفتیم یک نمایشگاه گروهی بگذاریم.» آیلین بهمن‌پور در مورد گروهی بودن نمایشگاه توضیح می‌دهد: «شاید این تصمیم به این دلیل بود که اعتماد به نفس بیشتری پیدا کنیم و بعد، با جسارت بیشتر و درک بهتر شرایط برای نمایشگاه انفرادی اقدام کنیم.» او کوچکترین عضو گروه است. سال ۱۳۶۸ به دنیا آمده. با معصومیت کودکانه‌ای که در چهره و صدا و حرکاتش احساس می‌شود، راه می‌افتد و تابلوهایش را نشان می‌دهد. هر جا که لازم می‌داند، توضیحاتی می‌دهد: «تمام این کارها بدون آموزش بوده‌اند. کارهایی که از بچگی انجام داده‌ام. تنها عاملی که باعث شده بتوانم امروز در نمایشگاهی شرکت کنم این است که کارهایم به شکل منظم ادامه پیدا کرده‌اند.» وقتی دیده و احساس کرده که عکس‌العمل دیگران نسبت به این کارها خوب است: «تصمیم گرفتم یک نمایشگاه بگذارم و اگر نتیجه مثبت باشد، در آینده کارهایی را هم که زیر نظر استادانم انجام داده‌ام به نمایش بگذارم.»

اولین کاری که به نمایشگاه آورده محصول سال ۱۳۷۹ است. «کلاس پنجم ابتدایی بودم» قبل از آن... : «برای خودم نقاشی می‌کردم دیگر. مگر یک بچه دبستانی چه کار می‌کند؟»

سال اول راهنمایی برای تصویرسازی کتاب به انتشارات معرفی شده، اما: «چون با شیوه کار تصویرسازی آشنایی نداشتم، مدتی کارهای دیگران را نگاه کردم و تمرین کردم تا یاد بگیرم چطور باید با متن ارتباط برقرار کرد.» کارهای نمایشگاه مربوط به همین دوره است. کتاب داستان افسانه‌ها، نوشته مسعود کشکولی.

مهرماه امسال در کلاس سوم دبیرستان، رشته ریاضی – فیزیک مشغول تحصیل خواهد شد. هنوز تا کنکور فرصت دارد. با اینکه فکر می‌کرده به عنوان نفر اول جشنواره خوارزمی، می‌تواند بدون شرکت در کنکور وارد دانشگاه شود و خوشحال بوده از اینکه فرصت دارد که به کارش بچسبد، اما: «مثل اینکه چنین چیزی نیست و باید برای دانشگاه درس بخوانم.» در فرصت باقی مانده، می‌خواهد تصویرسازی کتاب «محمدرضا یونسی» را تمام کند: «حدود چهار ماه کار دارد سعی می‌کنم زودتر به چاپ برسد.» برای نمایشگاه بعدی: «دوست دارم با دستی قوی‌تر کار کنم، نه به عنوان تصویرسازی کتاب کودک و مثل یک تکنسین که از جایی سفارش کار گرفته باشم. دلم می‌خواهد ایده‌های شخصی‌ام را اجرا کنم.» اما اول باید کتابش را تمام کند تا از فضای داستان و اسطوره بیرون بیاید و فضاهای جدیدی را تجربه کند.

تصویرسازی‌های «مهناز نظارتی» هم بیشتر در مورد روایت‌های شاهنامه یا زندگی پیامبر هستند. او از جایی سفارش کار نداشته. تصمیم گرفته در مسابقه خوارزمی سال ۸۴ شرکت کند. به همین دلیل از اردیبهشت ماه مشغول کار شده و رتبه دوم را هم کسب کرده است. خودش در مورد آشنایی‌اش با تصویرسازی و مراحل کار برای مسابقه توضیح می‌دهد: «آشنایی‌ام به یک واحد تصویرسازی در هنرستان گرافیک برمی‌گردد. قبل از آن هیچ کار تصویرسازی نکرده بودم بعد با جشنواره خوارزمی آشنا شدم.» برای مرحله اول نه کار آماده کرده و تا مرحله آخر تعداد آثارش را به حدود چهل کار رسانده است. همان کارها را در نمایشگاه ارائه کرده است. چون از تابستان ۸۴ تا بعد از کنکور امسال دست به هیچ کاری نزده بوده. «نه طراحی، نه نقاشی، نه تصویرسازی.» الان هم در مرحله پیش دانشجویی است. یعنی انتخاب رشته و امید به قبولی در دانشگاه. بنابراین فعلاً برنامه‌ای برای یک نمایشگاه انفرادی ندارد: «ترجیح می‌دهم کارهای جدیدی انجام بدهم و بعد به نمایشگاه فکر کنم.» شاید برای کارهای جدیدش به طراحی یا نقاشی که برای آن آموزش دیده روی بیاورد، یا تصویرسازی را، که بعد از جشنواره خوارزمی به آن علاقه‌مند شده است.

اما بزرگترین عضو این گروه سه نفره، سمیه زارعی، متولد سال ۱۳۶۴ است. فوق‌دیپلم نقاشی را از دانشگاه فنی شریعتی گرفته و برای سومین بار در یک نمایشگاه گروهی شرکت کرده است. کارهایی که در نگارخانه لاله به نمایش گذاشته، به پروژه دانشگاهش مربوط می‌شود. می‌گوید: «ایده اولیه کارها برای پروژه دانشگاهم بود. اما بعد از آن خودم ادامه دادم.» فضای کلی کارهای او براساس شاهنامه و بعضی از داستان‌های قرآن به‌وجود آمده است. به همین دلیل هم بعضی عناصر آشنای فرهنگ اساطیری را می‌توان در تابلوهایش دنبال کرد. برای نشان دادن ایده‌هایش از تکنیک جدیدی استفاده کرده: طراحی با روان‌نویس، روی تابلوهای رنگ. در همه کارهایش رنگ طلایی دیده می‌شود. عقیده دارد: «رنگ طلایی ماهیت ایرانی دارد. اصیل است.» به‌علاوه: «می‌خواستم داستان‌های شاهنامه را با استفاده از این رنگ در خلأ قرار دهم و از دنیای واقعی با این همه رنگ مختلف جدا کنم.» ایده استفاده از این رنگ، هنگام مطالعه شاهنامه به ذهنش رسیده است. برای طراحی‌هایش: با روان‌نویس روی کاغذ اتود می‌زدم. بعد احساس کردم باید آنها را روی بوم منتقل کنم.»

استادان دانشگاهش نمی‌دانسته‌اند که سمیه مشغول انجام چه کاری است. چون «اول، بدون اطلاع و مشورت استادها شروع کردم. بعد که کارم را دیدند، استقبال کردند و تشویقم کردند که ادامه بدهم.»

همان‌طور که نقاشی‌های بعد از پروژه دانشگاهی‌اش با آنچه پیشتر طراحی می‌کرده متفاوت هستند، احتمال می‌دهد در آینده هم چنین اتفاقی بیفتد: «نمی‌دانم برای سری بعد چطور کار خواهم کرد. فقط می‌دانم با این کارها خیلی فرق خواهند داشت.» چون: «هر لحظه شیوه‌ای که می‌خواهم فکرهایم را با آن نمایش بدهم فرق می‌کند.» می‌داند که می‌تواند شیوه کاری را که برای نمایش داستان‌های شاهنامه‌اش انتخاب کرده ادامه بدهد. با رنگ‌های مختلف و طلایی همیشگی‌اش، با آدم‌ها و حیوانات و عناصر دیگر طبیعت که سیاه هستند و با روان‌نویس طراحی شده‌اند: «می‌توانم این کار را ادامه بدهم تا به امضایم تبدیل شود و هرکسی کارم را ببیند با خودش بگوید این کار همان آدم است.» اما خودش چنین چیزی را نمی‌پسندد. «دوست ندارم در کارهایم تکرار بشوم.»

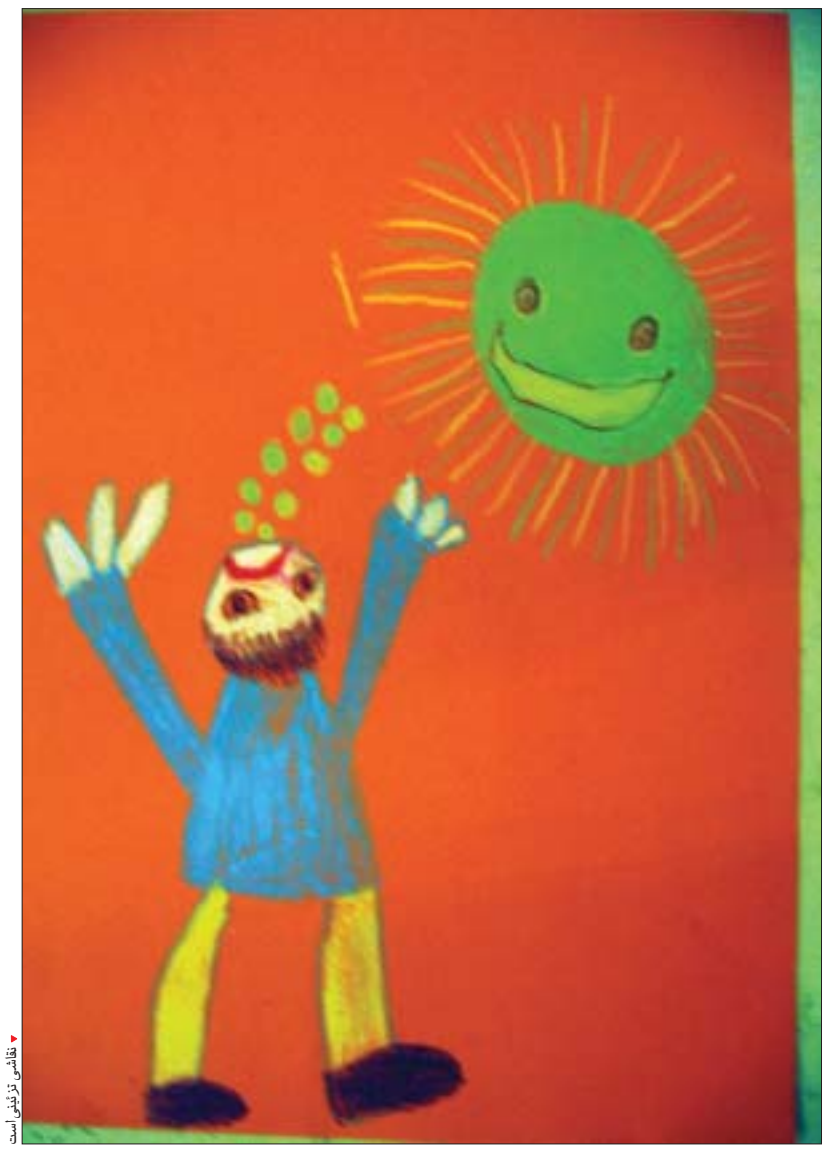

نقاشی تزئینی است

جوان‌ها، و البته نوجوان‌ها، نیازی به امضا داشتن احساس نمی‌کنند. قرار نیست به این زودی‌ها در شیوه کارشان ثابت شوند و مهارتشان را به رخ دنیا بکشند. خودشان هم چنین ادعایی ندارند. ذهنشان هم محدودیت امضادارشدن را نمی‌پذیرد. آنقدر باز و رها فکر می‌کنند که به خودشان اجازه بدهند در صحنه‌ای برزخی، در آستانه جدایی بدها و خوب‌ها، ساختمان WC را هم در صحنه جای بدهند و صف دستشویی خوب‌ها و بدها را از هم جدا کنند. این هم یک حقیقت است. حقیقتی که نمی‌توان آن را از زیبایی آثار جوان‌ها جدا کرد.

گزارشی از نمایشگاه مجسمه زیر سی‌وپنج سال

مجسمه‌های بدون نحسی

پسر جوانی با موی کوتاه و ته‌ریش و عینکی به چشم گوشه گالری مرتضی ممیز خانه هنرمندان ایران، روی زمین نشسته و هر چند دقیقه یک‌بار زاویه نگاهش را عوض می‌کند. از یک مجسمه، به مجسمه دیگر. هر بیست اثری را که در نمایشگاه چیده شده با دقت نگاه می‌کند. شاید در حال کشف چیزی باشد؛ مثلاً ارتباط شهودی با آثاری که با دست‌های جوان‌ترین مجسمه‌سازان کشور خلق شده‌اند. عنوان نمایشگاه هم از این جوان بودن حکایت می‌کند: «مجسمه، زیر سی‌وپنج سال».

سی‌وهشت نفر از حدود نود عضو زیر سی‌وپنج ساله انجمن هنرمندان مجسمه‌ساز، فراخوان انجمن را جدی گرفته‌اند و آثارشان را برای شرکت در این نمایشگاه فرستاده‌اند. به این امید که کارهایشان از تاریخ چهاردهم تا بیست‌وششم مرداد در خانه هنرمندان ایران به نمایش گذاشته شود. جنس، طرح و ابعاد این آثار آزاد بوده و فراخوان هیچ محدودیتی اعمال نکرده. مسئله مهم، جدید بودن کارها است و اینکه قبلاً در نمایشگاهی شرکت نکرده باشند. بعد از داوری، آثار هجده‌نفر به نمایشگاه راه پیدا کرده: بیست مجسمه که با بیست‌ویک شماره مشخص شده‌اند. شماره سیزده وجود ندارد. البته نه به دلیل نحس بودن غیرریاضی این عدد، فقط برای صرفه‌جویی در کاغذ. توضیح اینکه: مسئول شماره‌گذاری عنوان‌ها فراموش کرده بوده شماره سیزده را بنویسد. برگزارکنندگان نمایشگاه می‌گویند بین جوان‌ها نحسی وجود ندارد. نبودن شماره سیزده را بگذارید به حساب اتفاقات پیش‌بینی نشده و عجیبی که در این نمایشگاه افتاده. حتی همین تفکیک سنی و نمایش هنر مجسمه‌سازان جوان با اجازه اما بدون حضور بزرگترها که برای اولین‌بار انجام شده است. مسئولیت‌ها را هم خود جوان‌ها قبول کرده‌اند. «بهداد لاهوتی» یکی از اعضای زیر انجمن هنرمندان مجسمه‌ساز که عضو کمیته نمایشگاهی انجمن است و علاوه بر اینکه حجم گچی– یونولیتی بزرگی در یکی از اتاق‌های گالری ممیز گذاشته، مسئولیت اجرای برگزاری نمایشگاه را هم برعهده داشته است. او به اتفاقات عجیب دیگری هم که در این دوازده روز افتاده اشاره می‌کند. مثلاً اینکه: «استقبال مردم از نمایشگاه خیلی خوب بوده.» می‌خندد و ادامه می‌دهد:

«هم استقبال عموم و هم استقبال غیرعموم.» با اینکه لاهوتی و دوستانش فکر می‌کرده‌اند کسی با آثار جدید و به اصطلاح پست‌مدرن نمایش داده شده ارتباط برقرار نکند، اما نتیجه برخلاف انتظار است: «می‌توانیم بگوییم خانه هنرمندان، پرمخاطب‌ترین نمایشگاه مجسمه‌سازی‌مان بوده.» این استقبال نشان می‌دهد: «کسانی که همیشه از آنها با عنوان «عموم مردم» یاد می‌کنیم و تصور می‌کنیم با ما فاصله زیادی دارند، به خوبی با جریان تازه ارتباط برقرار کرده‌اند.» همان جریانی که تازه در دوسالانه‌های مجسمه‌سازی تهران متولد شده است. به هر حال ارتباط هنرمند و مخاطب نتیجه خوبی دارد. مثلاً فروخته شدن بعضی از آثار که هم برای خالق آن مبارک است و هم هنر را به خانه‌ها می‌برد.

فکر می‌کنید چه کسی ممکن است هفت جفت پای گچی سفید را که کمی بزرگ‌تر از اندازه طبیعی پای آدم هستند و گویی بدن‌ها و صورت‌هایشان را پشت یک قاب توخالی بزرگ پنهان کرده‌اند، خریده باشد؟ سازنده حجم «خالی» هم نمی‌داند. لاهوتی می‌گوید: «خیلی دوست دارم با این شخص آشنا شوم. به هر حال برای من هم اتفاق عجیبی است.» آثار دیگری هم فروخته شده‌اند. مثلاً یکی از آدم‌های فلزی صفا حسینی که «در تکاپوی معنا» هستند. حسینی و آناهیتا قاسم‌خانی، تنها کسانی هستند که دو اثر در نمایشگاه گذاشته‌اند.

«ارابه‌های خورشید» قاسم‌خانی، با دو اندازه مختلف در فضا معلق شده‌اند و شیشه‌هایی که با طرح آسمان نقش شده‌اند، زیر چرخ ارابه‌های طلایی قرار گرفته‌اند. لاهوتی این دو اثر را نشان می‌دهد. انگار تنها لفظی که برای توصیف آن پیدا می‌کند، «یه‌جوری» است. با اشاره به صحبت‌های صاحب اثر می‌گوید: «بعضی از کارها فقط «یه‌جوری» هستند. حضور آنها در نمایشگاه خیلی مهم است.» دلیل هم دارد: «ارائه چنین کارهایی جرات و جسارت زیادی می‌خواهد. چون خود هنرمند هم می‌داند که قرار نیست کارش فروخته شود.»

در کنار حسینی و قاسم‌خانی، هشت نام دخترانه دیگر هم دیده می‌شود. «سارا روحی‌صفت» یکی از اتاق‌های گالری را با «از میان...» پر کرده است. پارچه سفیدی پهن کرده و روحانیت فضای اتاق را با نوشته‌های عربی که روی پارچه گذاشته، پررنگ‌تر کرده است. «شهرزاد کائیدی‌نژاد» با اثر چوبی بدون عنوانش: کوی چوبی کوچکی را کنار برگ ظریفی قرار داده که تاج باریک و بلند آن، لطافت طبیعت و ترس شکستن را منتقل می‌کند. «سمیرا شریفی» یک حجم فلزی دارد. نامش را «پایکوبی با طبیعت» گذاشته است. «گلناز بهروزنیا» یک «گوی شناور» دارد. ظرفی شیشه‌ای که گویا از هر طرف به آن نگاه کنی، گویی برای دیدن وجود دارد. «الهام پوریامهر» از مجموعه ستایشگران طبیعت، «مادر طبیعت» را گوشه سالن گذاشته است. «معصومه میرحسینی» با نگاهی کاملاً تازه «ظهر عاشورا» را نمایش داده است. عاشورایی که اگرچه همان حال و هوای قدیمی را در خود دارد، اما در آن هیچ نشانی از رنگ سیاه نیست، یک سنگ سفید که روی آن خیمه‌نماهای کوچکی به رنگ سفید و سرخ گذاشته. یعنی از عاشورا هم می‌توان صحنه‌ای سپید ساخت. «مرضیه محجوبیان» سه تکه فلز کوچک شکل داده شده را روی یک سنگ کانی روشن گذاشته تا اثری به نام «رفتار» خلق کند. «مهسا کریمی‌زاده» هم یک حجم عمودی سیاه را از سقف سالن آویخته است. یک صفحه فرم‌دار مخملی که سوزن‌های طلایی بلندی در آن فرو رفته‌اند و از هر دو طرف دیده می‌شوند. چیده شدن آنها مثل براده‌های آهن است که روی نقطه جاذبه آهن‌ربا متمرکز می‌شوند و با نظم خاصی شکل می‌گیرند. آثار آقایان جوان مجسمه‌ساز، دست‌کم آنهایی که در این نمایشگاه شرکت کرده‌اند، به اندازه آثاری که از آنها نام برده شد مفهومی، یا شاید بتوان گفت پست‌مدرن نیستند. بیشتر کارها مجسمه است. «سهند حامیان» از مجموعه دیوهای فلزی‌اش، «اکوان» را نمایش داده. یک دیو دیگر هم در دیواره شیشه‌ای گالری ممیز نشسته: شماره۲، از مجموعه دیوهای «امیر وفایی». «محمدرضا خلج» مجسمه شاعر را گوشه‌ای گذاشته. یک انسان فلزی با سری فروافتاده که اگرچه در قفس نیست، اما دربند بودنش می‌تواند حسب حال شاعران باشد. «هومن بابایی» سه‌گانه عشاق را ساخته و با نشاندن آنها روی سکوی مدال‌هایی که بیشتر برای ورزشکاران و ورزش دوستان آشنا است، مقام اول و دوم و سوم را خودش تعیین کرده است. کار «عباس نعمتی» سه شاخه چوب رنگ شده است. بدون دخالت اضافه. شاید اشاره چوب‌های نعمتی به شما هم چیزهایی نشان دهد. حجم فلزی «مهدی سلحشور» و دو تکه چوب «هومن سلیمی» که با دو پیچ و مهره بزرگ به هم وصل شده و در راهرو ورودی گالری قرار گرفته، کارهای دیگر نمایشگاه هستند.

داوری آثار را سه نفر از اعضای انجمن هنرمندان مجسمه‌ساز انجام داده‌اند. «رامین سعادت‌قرین»، «کیوان پورنصری» و «ستاره بریرانی». مجسمه‌سازانی که اگرچه از مرز سی‌وپنج گذشته‌اند، اما کمتر از چهل سال سن دارند. به این ترتیب هیات‌داوران فضای ذهنی و هنری شرکت‌کنندگان را بهتر درک می‌کنند و اگرچه قرار نیست به کسی رتبه یا جایزه بدهند، اما برای انتخاب آثار و شرکت دادن آنها در نمایشگاه، نگاه جوان‌تری دارند. بقیه آثار رسیده هم بی‌استفاده نمی‌مانند. مسئولان انجمن برنامه‌های زیادی برای مجسمه‌ها و مجسمه‌سازها و علاقه‌مندان‌شان دارند. لاهوتی عقیده دارد اگر حمایت دیگران، به خصوص صدا و سیما بیشتر شود، می‌توان کارهایی با توان و کیفیت بالاتری انجام داد. حمایتی که از آن صحبت می‌کند، بیشتر جنبه تبلیغی دارد. می‌گوید: «مجسمه‌سازی ما این قدر جوهر و توان دارد که در صورت شناخته شدن، از پس خودش بربیاید.» اما شرط لازم این است که: «از انزوا و تنهایی بیرون بیاییم و شناخته شویم.» حمایت‌های مثبت صدا و سیما از فوتبال و یار دوازدهم بودن تلویزیون را مثال می‌زند و می‌گوید: «ما که یاری نداریم. اگر صدا و سیما از ما حمایت کند و به پخش خبرهایمان بیشتر اهمیت بدهد، یار اول مجسمه‌سازان خواهد شد.»

عکس: کیان امانی، سایت خبری خانه هنرمندان ایران

تکه‌های تجسمی

قلم مو...، بوم...، اکشن

به بهانه برپایی کارگاه نقاشی در فضای سبز موزه هنرهای معاصر

ایرج اسماعیل‌پورقوچانی

نقاشی تا وقتی زنده است که بر روی آن کار می‌شود و ما با آویزان کردن تابلو، دارش می‌زنیم.

پابلو پیکاسو

آقای پیکاسو با همان سهولت و روانی روی پرده‌هایش نقاشی می‌کند که ما با کنار زدن پرده یک اتاق، نور آن را کم و زیاد می‌کنیم: او قسمت‌های خوب کارش را عمداً به زیر لایه‌ای از رنگ می‌برد تا از آنها تنها پرهیبی بماند. چیزی شبیه شبح یا به قول خودش روح و روان اثر.

از زمان باروک که سطح تابلوها همچون مروارید ناسفته از لیسیدگی درآمد تا اکنون که این مسوده را می‌خوانید، نقاشی خود را از قید و بند نتیجه رها کرده تا خود را به لذت بردن صرف، از خود «عمل» نقاشی برساند و در این میانه مثال ما از پیکاسو حالتی بینابینی دارد چون نقاشی‌های وی هم با لذت و سهولت کشیده می‌شوند و هم به نتیجه‌ای درخشان می‌رسند، اما، به مرور زمان برخی از نقاشان به این خودآگاهی رسیدند که آنها از خود رنگ‌مالی است که لذت می‌برند و نه مفاهیم شبح‌واری که در پشت رنگ پنهان است یا معنایی که در نتیجه اثر پیداست و همه اینها یعنی اکشن پینتینگ (action painting) که البته با فرمالیسم فرق دارد که «چه گفتن» را به نفع «چگونه گفتن» کنار می‌زند. در اکشن پینتینگ اصلاً گفتنی در کار نیست، آنچه هست فقط و فقط عمل است.

برای آنکه در انبوهی اصطلاحات گم نشویم باید گفت که عبارت اکشن پینتینگ که نخستین بار توسط هارولد روزنبرگ به سال ۱۹۵۲ ابداع شد هیچ فرقی با تاشیسم و حتی اکسپرسیونیسم انتزاعی ندارد. و به خصوص برای ما ایرانی‌ها که دلبسته اکسپرسیونیسم انتزاعی هستیم و این دلبستگی تا به حدی است که حتی در آثار مفهومی ما می‌توان رد پای آن را پیدا کرد برداشتن این فاصله صوری بسیار مهم است تا دیگر آثاری که خود را از قید «شیء» بودن رها کرده‌اند تا «عمل» باشند را به عنوان یک فرآیند بنگریم و نه یک محصول. با این حساب بیشتر آثاری که امروزه بر در و دیوار گالری‌ها آویزان می‌شوند بیشتر باقی‌مانده یک اثر هستند تا خود اثر زیرا خود اثر یک بار در زمان خلق شدنش اتفاق افتاده و تمام شده است و این تنها پس‌مانده‌اش است که بر دیوار می‌بینیم. آنچه که حائز ارزش می‌نماید، بیشترِ ارزش‌هایش را در حین شکل‌گیری، خرج کرده است و نه در شکل نهایی شده‌اش، در حالی که نقاش اکسپرسیونیست انتزاعی و گالری‌دار هر دو سعی دارند به ما بقبولانند که نقاشی همه این ارزش‌ها را به صورتی انباشته شده در درون خود حفظ کرده است که البته رکود کسب و کار نقاشی مدرن نشان می‌دهد که مشتری زیر بار نمی‌رود.

نقاشی در اکشن پینتینگ خود را از یک شعر خاموش به تعبیر داوینچی جدا می‌کند تا به یک برخوانی زنده برساند. عملی که مردم بیننده را در لذت نقاشی، با نقاش سهیم می‌کند. این تغییر جهت رادیکال در مفهوم اثر هنری که آن را از یک فرم محتوم و تمام و کمال به یک فرآیند در حال جریان و نوشونده و البته ناتمام مبدل می‌کند تنها در دو دهه بعد از تعریفی که روزنبرگ از اکشن پینتینگ ارائه داد، توانست خود را در جریان‌های نوظهور دیگری مانند هپنینگ، فلاکسوس آرت، لندآرت و در واقع کل هنرهای مفهومی تسری دهد. تغییر جهت رادیکالی که مثل هر چیز دیگری که در دوران پست‌مدرنیسم اتفاق می‌افتد چندان هم رادیکال نیست اما از خصوصیات جالب این دوران این است که روایت کبیر از دست هنرمندان مدرنیستی همچون پیکاسو خارج شده و به دست مدیران هنری و Curatorها افتاده است. اتفاقی که دیرفهمی آن تا مدت‌های مدید، تعداد زیادی از نقاشان ما را در رویای پیکاسو شدن نگه داشته بود و شاید هنوز هم چندتایی در این سودا مانده باشند.

پست‌مدرنیسم که ظاهراً ادعا می‌کند مانند عصر مدرن اقلیت‌ها و خرده‌فرهنگ‌ها را در قالب یک نسخه کلی نمی‌پیچد کماکان این نسخه کلی را با یک درجه تخفیف و کمی پنهان‌تر در درون دستان مدیران و رویدادسازان فرهنگی و هنری قرار داده است با این تفاوت که این مدیران پست‌مدرن زودتر از هنرمندان مدرن جایشان را به نفر بعدی می‌سپارند. هم‌اکنون نیز باید منتظر ماند و دید که مدیریت جدید موزه هنرهای معاصر از پس تمامی توده‌گرایی‌ها یا حامی‌گرایی‌های مدیریت‌های پیشین، چه سیاستی را در پیش خواهد گرفت. آقای دکتر سمیع‌آذر با اشاعه مفاهیم هنر نو (از جمله هپنینگ و کانسپچوال آرت و خود اکشن پینتینگ) از یک‌سو و برپایی اکسپوی هنر از سوی دیگر شاید خاطره‌انگیزترین این مدیران باشد، منتها برپایی اکسپو در مکانی که بیشتر فاخر بود تا مردمی، باعث شد فضای مدیریتی وی ناخواسته، به سمت حامی‌گرایی پیش برود تا یک حامی هنر مردمی و یا مردمی کردن هنر. اما در هفته گذشته، برپایی کارگاه‌های نقاشی و اکشن پینتینگ در فضای سبز اطراف موزه دلالت بر منش توده‌گرای این مدیریت جدید دارد. اگرچه این مکان نیز همچنان برای مردم عادی اندکی پس‌زنی و یا هراس به همراه دارد. یعنی هنوز هم کم است، باید جلوتر بیاید، تا پیاده‌رو و چرا که نه؟! تا وسط خیابان.